

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۸

فصل نامه علمی - ترویجی پژوهش های مهدوی

سال سوم، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۹۳

واکاوی جریان نجات مستضعفان در قرآن

محمد مهدی حائری پور*

چکیده

جریان مهدویت در اسلام با مسئله نجات مستضعفان پیوند دارد و یکی از بسترهای طرح مهدویت در قرآن کریم، همین مسئله است. بنابراین بررسی و واکاوی دقیق مسئله نجات مستضعفان در قرآن به این حقیقت رهنمون می شود که نجات مستضعفان در ادوار مختلف بر اساس سنت قطعی الهی رقم خورده است. در نتیجه در آینده اسلام و برای مستضعفان مسلمان در آینده نیز همین سنت جاری خواهد بود و جریان مهدویت - که همان حاکمیت اسلام و نجات نهایی مسلمانان از استضعاف تاریخی است - بر اساس همین سنت قرآنی معنا یافته و تحقق می یابد.

واژگان کلیدی

استضعاف، مستضعفان، مستکبران، امام مهدی علیه السلام، سنت الهی، قرآن، مسلمانان.

* عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (mm.haeri313@gmail.com).

مقدمه

از جمله آیاتی که از دیرباز به جریان مهدویت و ظهور پیوند خورده و از دیدگاه روایات شیعه و نیز تفسیر مفسران، به حکومت امام مهدی علیه السلام تفسیر شده است، آیات پنجم و ششم سوره قصص است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَتُكِنُّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ (قصص: ۵-۶)

و ما می خواهیم بر مستضعفان زمین ممت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم. و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آن‌ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم.

سوره قصص سوره‌ای مکی است که متناسب با شرایط سخت مسلمانان در مکه - یعنی در زمانی که امیدها نسبت به آینده اسلام کم بود و نگرانی‌ها بسیار - نازل شده است. در این شرایط از استضعاف بنی اسرائیل به دست فرعون و فرعونیان و سپس نجات و رهایی آنان به قدرت و اراده خداوند خبر می‌دهد تا تسلائی بر زخم دل مسلمین باشد و آن‌ها را به امداد الهی دلخوش کند. با این بیان، دیگر این آیه و مسئله نجات مستضعفان از ظلم مستکبران مخصوص قوم بنی اسرائیل نخواهد بود؛ بلکه حکایت از وجود سنت الهی مبنی بر نجات مستضعفان در همه تاریخ دارد، چنان‌که روایات در ذیل این آیه، مستضعفان را بر امامان معصوم علیهم السلام و به ویژه امام مهدی علیه السلام تطبیق کرده‌اند.^۱

این پژوهش در مقام اثبات این است که مسئله نجات مستضعفان، حقیقتی روشن در قرآن است که نه تنها در آیه پنجم سوره قصص، که در آیات متعدد و جریان‌های گوناگون قرآنی بیان شده است که به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

تحقیقی درباره معنای استضعاف و استکبار

پیش از ورود به بحث، لازم است درباره کلمات «استضعاف» و «مستضعف» تحقیقی داشته باشیم. در کتاب *التحقیق* می‌خوانیم:

الاستضعاف طلب أن يكون الشخص ضعيفاً فهو مستضعف (به کسرفاء) و ذاك

۱. در اواخر مقاله، به برخی از این روایات اشاره شده است.

مستضعف (به فتح فاء) فالمستضعف (به فتح) هو الذي يجعل ضعيفاً. (مصطفوی، ۱۳۶۰)

مقصود مؤلف التحقیق این است که استضعاف - که از باب استفعال است - به معنای طلب ضعف، یعنی خواستنِ ضعیف شدنِ دیگری است که در عربی مستضعف (به صیغه فاعلی) می‌گویند و در برابرش مستضعف به صیغه مفعولی است که عبارت است از شخص ضعیف شمرده شده.

سپس شواهدی در هر دو معنا از آیات قرآنی اشاره آورده و می‌گوید:
در معنای فاعلی مانند سخن خداوند که فرموده: «يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ» (قصص: ۴) یعنی فرعون گروهی از ایشان را به ضعف کشانید و در معنای مفعولی مواردی متعدد به صیغه‌های مختلف است، مانند: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ» (قصص: ۵) یعنی ... آن‌ها که در زمین - به وسیله مستکبران - به ضعف کشیده شدند. و نیز مانند: «قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ» (نساء: ۹۷) یعنی آن‌ها گفتند: ما در زمین ضعیف شمرده شدیم. و نیز مانند: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي» (اعراف: ۱۵۰) که حکایت قول هارون است که گفت: مردم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند. و موارد متعدد دیگری از این معنا که در قرآن یافت می‌شود.

تقابل استضعاف و استکبار در قرآن

نکته مهم در این جا این است که نقطه مقابل استضعاف در فرهنگ قرآن، استکبار و در مقابل مستضعفان، مستکبران اند:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا نَتَّوَتِرُ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَلْحَسُّ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ» (سبأ: ۳۱ - ۳۲)

کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب دیگر که پیش از آن بوده ایمان نخواهیم آورد، اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان [برای حساب و جزا] بازداشت شده‌اند [از وضع آن‌ها تعجب می‌کنی]. مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم! [اما] مستکبران به مستضعفان پاسخ می‌دهند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن‌که به سراغ شما آمد [و آن را به خوبی دریافتید]، بلکه شما خود مجرم بودید.

و نیز فرموده است:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا مِنَ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ
صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ
بِهِ كَافِرُونَ﴾ (اعراف: ۷۵-۷۶)

اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا [به راستی] شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! آن‌ها گفتند: ما به آن چه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده‌ایم. متکبران گفتند: [ولی] ما به آن چه شما به آن ایمان آورده‌اید، کافریم.

و چه بسا تقابل این دو گروه در این آیات، گویای این است که منشأ و سبب استضعاف مستضعفان، کبر و خودبزرگ بینی مستکبران است؛ به تعبیر روشن‌تر، مستضعفان در قرآن کسانی هستند که به دلیل تکبر و طعناً تجاوز و تعدی مستکبران، مغلوب و مقهور قدرت آنان شده و گرفتار ضعف و ناتوانی می‌شوند، نه این که ذاتاً عناصری ضعیف باشند. این نیز روشن است که فرد یا جمعیت مستضعف به دلیل استضعاف و مغلوب قدرت مستکبران شدن از حقوق انسانی و الهی خود همچون حق آزادی و حق بهره‌مندی از تمام مواهب الهی محروم شده و از ادای کامل وظیفه بندگی بازمی‌ماند و زندگی تلخ و همراه با محرومیتی را تجربه می‌کند؛ چنان که از نظر قرآن، گروه بنی اسرائیل در دوران حاکمیت فرعون در چنین وضعی به سر می‌بردند:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَ هُمْ وَ
يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص: ۴)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن (مصر) را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برد و زنانشان را [برای کنیزی و خدمت] زنده نگه می‌داشت. او به یقین از مفسدان بود.

استضعاف واقعی و استضعاف ادعایی

نکته دیگر این که در فرهنگ قرآن چه بسا جمعیتی ضعیف باشند، ولی ادعای استضعاف آن‌ها مردود باشد و از جمله مستضعفان قرآنی - که احکام و امتیازات خاصی دارند - به شمار نیایند. اینان در واقع مدعی استضعاف اند و مستضعف نیستند؛ زیرا شاخص و معیار استضعاف قرآنی این است که افرادی به وسیله گروهی مستکبر در ضعف قرار گیرند و در نتیجه مقهور و

مغلوب قرار گرفته، از مواهب طبیعی و حقوق انسانی خود محروم گردند و در آن حال، راه برون رفتی برای آن‌ها وجود نداشته باشد و اگر امکان‌هایی از قهر و غلبه مستکبران - گرچه با کوچ کردن و هجرت از وطن - وجود داشته باشد، ادعای استضعاف آن‌ها عذری غیرموجه است؛ به آیات زیر توجه کنید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا﴾؛ (نساء: ۹۷-۹۹)

کسانی که فرشتگان [قبض ارواح]، روح آن‌ها را گرفتند، در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آن‌ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ [و چرا با این‌که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!].» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آن‌ها [فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!»، آن‌ها [عذری نداشتند، و] جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند [و حقیقتاً مستضعف‌اند] نه چاره‌ای دارند، و نه راهی [برای نجات از آن محیط آلوده] می‌یابند. ممکن است خداوند، آن‌ها را مورد عفو قرار دهد و خداوند، عفو کننده و آمرزنده است.

مطابق آیه نخست، ادعای مستضعف بودن رد شده است؛ زیرا برای جمعیت ضعیف امکان هجرت و نجات از استکبار و ظلم ظالمان وجود داشته است؛ یعنی راه برون رفت از سلطه ظالمان و زندگی در محیطی دور از ظلم ایشان وجود داشته، ولی اینان سستی و تنبلی کرده‌اند و در واقع برای نجات خود از سلطه ظالمان از تمام امکانات و ظرفیت‌ها استفاده نکرده‌اند و به همین دلیل عذر ایشان در عدم قیام به وظیفه بندگی پذیرفته نیست و جایگاه بدی خواهند داشت؛ ولی مطابق آیه ۹۸ سوره نساء، گروهی استثنا شده‌اند و اینان همان مستضعفان واقعی هستند که قرآن خود، آنان را به عنوان مستضعفان معرفی کرده است؛ زیرا هیچ راه‌گریزی از سلطه مستکبران و ظالمان نداشته و در بن بست کامل بوده‌اند. ﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾، یعنی یا به دلیل ناتوانی جسمی یا بی‌پولی و عدم امکانات مادی یا به دلیل نقصان عقل و جهل و نادانی، از هجرت بازمانده‌اند؛ اینان مشمول عفو و غفران الهی خواهند بود.

در شأن نزول آیه نخست آمده است: پیش از آغاز جنگ بدر، سران قریش اخطار کردند که

همه افراد ساکن مکه که برای شرکت در میدان جنگ آمادگی دارند، باید برای نبرد با مسلمانان حرکت کنند و هرکس مخالفت کند، خانه او ویران و اموالش مصادره می‌شود. به دنبال این تهدید، عده‌ای از افرادی که ظاهراً اسلام آورده بودند، ولی به دلیل علاقه شدید به خانه و زندگی و اموال خود حاضر به مهاجرت نشده بودند نیز با بت پرستان به سوی میدان جنگ حرکت کردند و در میدان در صفوف مشرکان ایستادند و از کمی نفرات مسلمانان به شک و تردید افتادند و سرانجام در این میدان کشته شدند. آیه فوق نازل شد و سرنوشت شوم آن‌ها را شرح داد.

بنابراین مسلمانان در ارتباط با پدیده هجرت سه گروه بوده‌اند:

۱. گروهی که مدعی استضعاف بودند و با همین بهانه در مکه ماندند و در نهایت به صف مشرکان پیوستند.

۲. گروهی که ناتوان از هجرت به مدینه بودند و به همین دلیل به عنوان مستضعف واقعی معرفی شدند.

۳. گروهی که برای حفظ ایمان خود و تقویت اسلام هجرت کردند که اینان نیز جزء مستضعفان اند، ولی با هجرت از سرزمین شرک، بخشی از استضعاف را از خود دور کردند. گروه اول و دوم در آیات سوره نساء معرفی شدند، ولی گروه سوم در آیه ۴۱ سوره نحل آمده‌اند و مورد تمجید و بشارت قرآن قرار گرفته‌اند:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَآجْرًا لَآخِرَةً أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

آن‌ها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه [و مقام] خوبی به آن‌ها می‌دهیم و پاداش آخرت، از آن هم بزرگ‌تر است، اگر می‌دانستند.

نکته درخور توجه این است که خداوند در این آیه از این گروه مستضعف که برای رهایی از استضعاف به هجرت روی آورده‌اند به «مظلومان» تعبیر کرده است و از این جا معلوم می‌شود که مستضعفان قرآن، همان مؤمنان مظلوم‌اند؛ همان‌ها که به دلیل ایمانشان مورد ظلم ظالمان واقع شده‌اند و از همین جا راز استضعاف [ونه ضعف و زبونی] مؤمنان در طول تاریخ بشر معلوم می‌شود و آن عبارت است از پای بندی مؤمنان به تعهدات الهی و انسانی و در برابر، عدم التزام جبهه استکبار به تعهدات مزبور.

برای روشن شدن مطلب، باید به معنای ظلم توجهی کنیم:

قاموس می نویسد:

ظلم یعنی ستم؛ اصل آن به معنای ناقص کردن حق است یا گذاشتن شیء در غیر جای خودش (قاموس قرآن، ماده ظلم).

راغب می گوید:

الظلم ... وضع الشیء فی غیر موضعه ... والظلم یقال فی مجاوزة الحد (المفردات ماده «ظلم»).

در التحقیق می خوانیم:

هو اضعاء الحق و عدم تأدیة ما هو الحق سواء كان في مورد نفسه أو غيره أو في حقوق الله و بالنسبة إلى ذوي العقلاء أو غيرهم ... فالظلم في مورد نفسه: هو تضييع الحدود و الحقوق التي يلزم رعايتها و إجرائها في حياته حتى يصل إلى مرحلة النور و اللقاء ... و في مورد الناس: هو تضييع حقوقهم في أنفسهم أو في أهلهم و أموالهم و أعراضهم ... فالظالم من حيث هو إنما يكون في قبال المتقى و هو من لا يبالي تضييع حق و لا يهتم برعاية حقوق الله و حقوق الناس و حقوق نفسه ... (التحقیق فی کلمات القرآن، ماده «ظلم»).

غرض این که ایشان گفته است: «الظالم من حيث هو في قبال المتقى» و این تأیید معنایی است که اشاره شد که اهل حق چون التزام به حق (= تقوا) دارند مظلوم واقع می شوند، ولی جبهه باطل التزامی ندارد و به هر قیمتی و با هر وسیله ای می خواهد به منافعتش برسد، و لذا به ورطه ظلم می غلطد. بنابراین اگر اهل ایمان به استضعاف کشیده می شوند، به دلیل ناتوانی و ضعف ذاتی آن ها نیست، بلکه به دلیل ظلم و تجاوز ظالمان است که هیچ حقی را رعایت نمی کنند و هیچ حدی را محترم نمی شمارند و با تضييع حقوق خدا و مردم به دنبال منافع نامشروع خود هستند.

نتیجه این که در بحث نجات از منظر قرآن، معیار گروهی هستند که به دلیل حق گرایي و التزام به پیمان های الهی از یک سو و ظلم و تجاوز مستکبران از سوی دیگر، این گروه مؤمن، مقهور و مغلوب و مظلوم واقع شده اند. حال ممکن است در ادبیات قرآنی، اینان گاهی به مستضعفان و گاهی به مؤمنان مظلوم و گاهی به عباد صالح معرفی شوند؛ چنان که از دشمنان آن ها گاهی با عنوان مستکبر و گاهی ظالم و مانند آن تعبیر می شود و نیز نجات و رهایی مؤمنان و مستضعفان از دست ظالمان و مستکبران تعابیر مختلفی مانند امامت و وراثت و جایگاه نیکو و... بیان شده است.

با این توضیح و توسعه در مفاهیم و کلمات ما می‌توانیم در سطح وسیع‌تری از آیات قرآن، جریان استضعاف و استکبار را بررسی کنیم.

جریان استضعاف و استکبار در طول تاریخ

از بررسی آیات قرآن معلوم می‌شود که در طول تاریخ و در همه جغرافیای ادیان الهی بین ایمان و کفر و مؤمنان و کافران مستکبر، تقابل وجود داشته است. از این رو جریان استضعاف و استکبار از دیرباز سابقه دارد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها را قرآن کریم تصریح کرده است:

جریان استضعاف قوم صالح علیهم‌السلام

قرآن کریم در ضمن داستان قوم حضرت صالح علیهم‌السلام می‌فرماید:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (اعراف: ۷۵-۷۶)

اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا [به راستی] شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! آن‌ها گفتند: ما به آن چه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده‌ایم. متکبران گفتند: [ولی] ما به آن چه شما به آن ایمان آورده‌اید، کافریم.

در این آیه گفت‌وگوی مستکبران و مستضعفان مؤمن بیان شده است و از چگونگی سخن مستکبران، خوی استکباری آنان هویدا است؛ زیرا نه به عنوان سؤال حقیقی، بلکه از روی استهزا و تحقیر مؤمنان، پرسیده‌اند که آیا به صالح علیهم‌السلام به عنوان پیامبر خدا، ایمان دارید و وقتی جواب روشن و قاطع مستضعفان مؤمن را می‌شنوند با کمال تکبر و خودبزرگ بینی و استکبار در برابر حق، می‌گویند: ما به آن چه شما به آن ایمان دارید کافریم. و معلوم است که این گستاخی در برابر حق، به کبر و غرور در برابر اهل حق می‌انجامد. به بیان دیگر، این نپذیرفتن حق و تسلیم نشدن در برابر آن، به اذیت و آزار و تحقیر و تمسخر مؤمنان می‌انجامد و زندگی را برای مؤمنان تنگ و تلخ می‌کند و این همان استضعافی است که قرآن از آن سخن می‌گوید که البته معلول استکبار منکران حق و حقیقت است و شیوه‌ای است که در تمام ادوار زندگی بشر وجود داشته که نمونه‌های دیگری از آن در ادامه می‌آید.

جریان استضعاف شعیب پیامبر و قومش

قرآن کریم در بیان داستان حضرت شعیب علیه السلام و قوم او می فرماید:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾ (اعراف: ۸۸)

سران مستکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب، حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از آبادی مان بیرون خواهیم کرد، مگر آن که به آیین ما برگردید. [شعیب] گفت: گرچه بی رغبت باشیم؟

توضیح آیه: در این آیه شریفه، قرآن کریم پرده دیگری از خوی استکباری منکران حق برداشته است و آن تهدید مؤمنان به تبعید از شهر و دیار خویش است. البته همین لسان تهدید و ارباب، دلیل روشن استکبار آنان است؛ زیرا اگر کسانی برای کار خود منطق روشن و معقولی داشته باشند، هرگز به تهدید و ترساندن مخالفانشان روی نمی‌آورند. این لسان متکبرانه در جای دیگری هم بیان شده است که نشان از استمرار و تداوم این خوی استکباری در همه مستکبران تاریخ دارد:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ﴾ (ابراهیم: ۱۳)

و کافران به پیامبران خود گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، مگر این که به آیین ما بازگردید. در این حال، پروردگارشان به آن‌ها وحی فرستاد که ما ظالمان را هلاک می‌کنیم.

آری، مستکبران با غرور تمام از مؤمنان می‌خواهند که از راه روشن و مستقیم - که مستند به آیات و بیانات است - دست برداشته و به اجبار آنان و به رغم تمایل نداشتن و کراهتشان نسبت به کفر و شرک، به آیین مستکبران بازگردند، وگرنه به قهر و انتقام آنان دچار شده، از مواهب زمین محروم خواهند شد.

جریان استضعاف بنی اسرائیل

از موارد برجسته استضعاف، جریان قوم حضرت موسی علیه السلام است که خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص: ۴)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن (مصر) را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛

گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای کنیزی و خدمت] زنده نگه می‌داشت. او به یقین از مفسدان بود.

این قوم مستضعف همان بنی اسرائیل هستند که مورد ظلم و تجاوز فرعون قرار گرفتند و چون فرعون نگران این بود که بنی اسرائیل قدرت یافته و در برابر سلطنت او قرار گیرند در پی تضعیف نیروی آنان برآمد و پسرانشان را می‌کشت و دختران را به خدمتکاری می‌گرفت.

جریان استضعاف هارون

هارون خلیفه و جانشین موسی علیه السلام نیز از جمله مستضعفان قرآنی است. خداوند درباره او می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛ (اعراف: ۱۵۰)

و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: پس از من، بد جانشینانی برایم بودید [و آیین مرا ضایع کردید]! آیا درباره فرمان پروردگارتان [و تمدید مدت میعاد او] عجله نمودید [و زود قضاوت کردید]؟! سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت [و با عصبانیت] به سوی خود کشید. او گفت: فرزند مادرم، این گروه مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!

در این جا نکاتی درخور توجه وجود دارد:

۱. وقتی موسی علیه السلام به کوه طور می‌رود تا الواح تورات را از خداوند دریافت کند، هارون را به عنوان خلیفه خود در میان قوم بنی اسرائیل تعیین می‌کند، ولی در غیاب موسی علیه السلام و با فریب سامری، مردم به دنبال گوساله پرستی رفته، مشرک می‌شوند و موسی علیه السلام در بازگشت، هارون را مؤاخذه می‌کند که چرا مانع انحراف قوم نشده است؟ جواب هارون این است: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾.

۲. مراد هارون این است که قوم بنی اسرائیل به جانشینی او از موسی علیه السلام ایمان نداشته، به دستورها و ارشادهای او توجهی نکردند، بلکه او را ضعیف شمردند و به دلیل مخالفت‌های او با قوم، نزدیک بود به قتلش برسانند.

۳. از این آیه درمی‌یابیم که چنان که گاهی اقوامی چون بنی اسرائیل مقهور و مغلوب کافران

و مستکبران شده، به استضعاف کشیده می‌شوند، گاهی افراد نیز به دلیل ایستادگی در برابر انحراف قوم، مستضعف شده، از حقوق خود از جمله حق حیات محروم می‌شوند و مستکبران برای نابودی آن‌ها قیام می‌کنند تا مانعی در برابر تجاوز و تعدی خود نداشته باشند.

۴. در منابع روایی شیعه آمده است که وقتی از امام علی علیه السلام خواستند با ابوبکر بیعت کند و آن حضرت امتناع فرمود و آن‌گاه به قتل تهدیدش کردند، رو به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و همین آیه را تلاوت فرمود (و این‌گونه تاریخ تکرار می‌شود) (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۲۸، ۲۲۸).

جریان استضعاف مسلمین صدر اسلام

از آیات متعددی از قرآن کریم استفاده می‌شود که مسلمانان نیز مانند مؤمنان پیشین در دوره‌ای از اسلام از سوی کفار و مشرکان به استضعاف کشیده شده‌اند و آن دوره ابتدای بعثت و تا پیش از هجرت آنان به مدینه و نیز در اوایل هجرت بوده است، ولی طبق صریح آیات قرآن، خداوند از استضعاف نجاتشان داد و به آنان قدرت و امنیت و نیز مواهب مادی عنایت فرمود، که داستان آن به تفصیل در ادامه مقاله می‌آید.

عاقبت مستکبران از منظر قرآن

در قرآن کریم به ظالمان و مستکبران هشدار داده و آن‌ها را از عذاب خود بیم داده است. در مواردی نیز از نابودی و هلاکت آن‌ها خبر داده و در مقابل، به مظلومان و مستضعفان بشارت داده و فرجام نیکویی را وعده فرموده است:

۱. رستگار نشدن ظالمان

﴿قُلْ يَا قَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾؛ (انعام: ۱۳۵)

بگو: ای قوم من، هر کار در قدرت دارید بکنید! من [هم به وظیفه خود] عمل می‌کنم، اما به زودی خواهید دانست چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت [و پیروزی با چه کسی است! اما] به یقین، ظالمان رستگار نخواهند شد.

۳۷ در این آیه شریفه با تأکید، نفی رستگاری از ظالمان شده است و این به دلیل آن است که جریان کلی عالم تکوین بر عدالت است و ظلم و ظالم در حقیقت عالم کون جایی ندارد و تنها چند صباحی به قهر و غلبه جولانی می‌دهد، ولی در نهایت این حق و عدل است که می‌ماند و عاقبت و فرجام نیکو برای اوست.

۲. ظالمان یاری ندارند و یاری نمی‌شوند

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾؛ (شوری: ۸)

و اگر خدا می‌خواست همه آن‌ها را امت واحدی قرار می‌داد [و به زور هدایت می‌کرد، ولی هدایت اجباری سودی ندارد]، اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می‌کند، و برای ظالمان ولی و یاری نیست.

در این آیه شریفه فرموده است که مردم در برابر دعوت انبیا علیهم‌السلام یکسان نیستند و این به حکم اختیاری است که در پذیرش یا عدم پذیرش حق دارند. البته اگر خدا می‌خواست همه آن‌ها را بر قبول حق جمع کرده و امت یکپارچه تشکیل می‌داد، ولی [بر اساس اختیار مردم] هر کس را بخواهد در رحمت خود داخل می‌کند و ظالمان سرپرست و یاری نخواهند داشت.

بنابراین پس از دعوت انبیا علیهم‌السلام دو جبهه حق و باطل تشکیل می‌شود و اهل باطل راه ظلم و تجاوز به اهل حق را در پیش می‌گیرند؛ ولی سرانجام مؤمنان مظلوم، در رحمت و لطف الهی خواهند بود، در حالی که ظالمان برای گریز از عذاب الهی یاری نخواهند داشت.

نکته این جاست که از مقابله دو فراز آیه یعنی ﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾ و ﴿وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ معلوم می‌شود که مراد از این دو گروه، ظالمان و مظلومان و به تعبیر روشن‌تر، مستکبران و مستضعفان‌اند.

۳. خداوند از ظالمان غافل نیست

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾؛ (ابراهیم: ۴۲)

خداوند را از آن چه ستمگران انجام می‌دهند غافل مپندار؛ همانا او [کیفر و حساب] آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشم‌ها [از حیرت و وحشت] آن روز خیره می‌ماند.

این آیه در واقع در پاسخ این شبهه است که چرا خداوند ظالمان را کیفر نمی‌کند؟ و پاسخ این است که خداوند از ظالمان غافل نیست [ومظلومیت و استضعاف مؤمنان را هم می‌بیند]، ولی سنت او - به دلایلی از جمله مسئله آزمون و ابتلای مؤمنان، رشد و شکوفایی ایمان آنان و استحقاق یافتنشان برای پاداش‌های الهی - بر مهلت دادن و تأخیر عذاب ظالمان است.

بنابراین، لسان این آیه نیز لسان تهدید برای ظالمان و نوعی دلگرمی دادن به مؤمنان است.

۴. هلاکت، فرجام ظالمان

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُؤْخَذُوا مِنْ أَزْوَاجِهِمْ مَا تُغْنِي عَنْهُمْ كَيْفَ بَدَّلُوا آيَاتِنَا بِكُفْرِهِمْ وَلَئِنَّ لَهُمْ فِي مَا كَفَرُوا مِنْ أَجْرٍ كَثِيرٍ﴾ (ابراهیم: ۱۳)

و کافران به پیامبران خود گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، مگر این که به آیین ما بازگردید. در این حال، پروردگارشان به آن‌ها وحی فرستاد که ما ظالمان را هلاک می‌کنیم.

در این آیه نیز تعبیر کافران آمده است، ولی سخن از وجه کبر و استکبار آنان است؛ زیرا انبیا علیهم‌السلام را به اخراج از وطن یا قبول تحمیلی شرک و کفر تهدید می‌کنند. از این رو همین گروه در آیات سوره اعراف به مستکبران معرفی شده‌اند:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾ (اعراف: ۸۸)

سران مستکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب، حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از آبادی مان بیرون خواهیم کرد، مگر آن که به آیین ما برگردید. [شعیب] گفت: گرچه بی‌رغبت باشیم؟

در ادامه آیه ۱۳ سوره ابراهیم در پاسخ به تهدید مستکبران، وعده حتمی و قطعی خداوند به هلاکت ظالمان داده شده است؛ یعنی سلطه و غلبه مستکبران مقطعی است و سرانجام کار آنان نابودی و هلاکت است.

گفتنی است در آیاتی متعدد از قرآن، مصادیقی معین از مستکبران نام برده شده‌اند و نوع هلاکت آنان نیز بیان گردیده است؛ مانند آن‌ها که در برابر صالح علیه السلام و مؤمنان به او استکبار کردند:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَأَخَذْتُمُ الرِّجْفَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِعِينَ﴾ (اعراف: ۷۵ - ۷۸)

اشراف متکبر قوم او به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا [به راستی] شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟! آن‌ها گفتند: ما به آن چه او بدان مأموریت یافته ایمان آورده‌ایم. متکبران گفتند: [ولی] ما به آن چه شما به آن ایمان آورده‌اید، کافریم! سپس «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند:

ای صالح، اگر تو از فرستادگان [خدا] هستی، آن چه ما را با آن تهدید می‌کنی، بیاور! سرانجام زمین لرزه آن‌ها را فرا گرفت و صبحگاهان، [تنها] جسم بی‌جانشان در خانه‌هایشان باقی مانده بود.

جمع بندی آیات

از مجموعه آیات یادشده درمی‌یابیم که قرآن کریم تصویر روشنی از فرجام بد ظالمان - که همان مستکبران عالم‌اند - ارائه کرده و به صراحت خبر داده است که سلطه ظالمان در این دنیا دائمی و همیشگی نیست. برای اثبات این حقیقت نیز موارد متعددی از هلاکت ظالمان به وسیله عذاب الهی یادآور شده است؛ همچون هلاکت دشمنان صالح، شعیب، نوح و موسی علیهم‌السلام.

عاقبت مستضعفان از منظر قرآن

در قرآن کریم همه جا سخن از عاقبت نیکو و فرجام نیک برای مستضعفان مطرح شده است و این حقیقت با تعابیر گوناگونی که هر یک نشان دهنده بعدی از ابعاد این عاقبت نیکوست بیان گردیده است؛ ضمن این که این فرجام زیباگاهی در قالب وعده الهی است و زمانی تصویری روشن از تحقق عینی و خارجی آن وعده‌هاست:

۱. بشارت نصرت الهی

﴿أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاتِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ... وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَبْغُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حج: ۴۰ - ۳۹)

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آن‌ها تواناست. همان‌ها که از خانه و شهر خود به ناحق رانده شدند، جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست! ... و خداوند کسانی را که یاری او کنند [و از آیینش دفاع نمایند] یاری می‌کند. خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

در این آیات، سخن از مسلمانان مظلومی است که در مکه از سوی مشرکان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و سرانجام آنان را از شهر و دیار خود بیرون کردند، ولی خداوند بر نصرت و یاری‌شان تأکید کرده و در دو آیه پی‌درپی، این وعده خود را تکرار می‌کند و این بشارتی بزرگ برای مؤمنان است؛ زیرا بدیهی است این وعده مخصوص مسلمانان زمان نزول آیه نیست و شامل همه زمان‌ها می‌شود؛ چنان‌که لسان آیه به روشنی گویای این حقیقت است.

۲. جایگاه نیک دنیوی و اجر والای اخروی

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ لَآخِرَةٍ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾؛ (نحل: ۴۱ - ۴۲)

و کسانی که پس از آن که ستم دیدند در راه خدا هجرت کردند، بدون شک ما در همین دنیا جایگاه نیکویی به آنان خواهیم داد و اگر می دانستند، البته پاداش آخرت بزرگ تر خواهد بود. آنان کسانی هستند که صبر نمودند و بر پروردگارشان توکل می کنند.

این آیه نیز درباره مؤمنان هجرت کننده از مکه به مدینه است و آن چه را در آیه گذشته وعده داده بود به تفصیل بیان داشته و خبر داده است که آنان پس از هجرت در جایگاه نیکی قرار داده خواهند شد و البته اجر اخروی آن ها نیز فراوان خواهد بود.

۳. بهره مندی از برکات زمین (وراثت)

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛ (انبیاء: ۱۰۵)

در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته ام وارث [حکومت] زمین خواهند شد.

در این آیه شریفه با تحقیق و تأکید بشارت داده است که بندگان شایسته، وارث زمین خواهند شد و مقصود از وراثت، تسلط بر منافع و بهره مندی از مواهب الهی در زمین است؛ یعنی مستضعفان پس از دوره ای محرومیت، به اراده غالبه الهی - که به عنوان حکمی ازلی در کتاب های آسمانی نوشته شده و بر قلم تقدیر گذشته است - از نعمت های الهی خدا در زمین بهره مند خواهند شد.

۴. امامت، پیشوایی، وراثت زمین و قدرت مندی پس از استضعاف

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَمَا كُنَّا فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾؛ (قصص: ۵ - ۶)

و ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم، و حکومتشان را در زمین پایرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آن چه را از آن ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم.

در این دو آیه به مؤمنان مستضعف بشارت های متعددی داده شده است که عبارتند از: رسیدن به جایگاه بلند امامت و پیشوایی، وراثت و بهره مندی از مواهب الهی در زمین، تمکن و قدرت مندی پس از ضعف و استضعاف و در نهایت، شکست و ذلت دشمنان مستکبرشان به

دست آن‌ها.

جمع بندی آیات

از دقت در آیات یادشده معلوم می‌شود که فرجام نیک مستضعفان، تنها به برخورداری آنان از نعمت‌های اخروی نیست؛ بلکه آن‌ها در همین دنیا از امامت، سیادت و حاکمیت بهره‌مند می‌شوند و از مواهب الهی زمین استفاده خواهند کرد و این سنت الهی و تقدیر حتمی خداوند است که وعده آن را از آغاز خلقت داده است و وعده او تخلف ندارد؛ چنان‌که سنت او تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد.

نجات بنی اسرائیل، نمونه عینی تحقق اراده الهی

از آن‌جا که داستان قوم بنی اسرائیل و دوره استضعاف آن‌ها و سپس نجاتشان فراز و نشیب‌هایی دارد و طبق بیان رسول خدا ﷺ آن‌چه در بنی اسرائیل رخ داده است درامت اسلامی نیز اتفاق خواهد افتاد^۱ بجاست جریان استضعاف و نجات آنان در قرآن بررسی شود. قرآن کریم به صراحت درباره استضعاف بنی اسرائیل سخن گفته است:

﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُسُونِي وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْأَهْلِكَ قَالَ سَتَقْبَلُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَتَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾؛ (اعراف: ۱۲۷)

و اشراف قوم فرعون [به او] گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این زمین فساد نمایند و موسی تو و خدایانت را رها کند؟! [فرعون] گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را [برای کنیزی] زنده نگاه می‌داریم و ما بر آنان تسلط کامل داریم.

همچنین فرموده است:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ (قصص: ۴)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن (مصر) را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای کنیزی و خدمت] زنده نگاه می‌داشت. او به یقین از مفسدان بود.

۱. عن النبي ﷺ قال: سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كُلِّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ صَبَّ لَدَخَلْتُمُوهُ. (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹: ۴۰۲)

و عن صحيح مسلم و البخاري ان رسول الله قال: لتتبعن سنن من كان قبلكم حذو القدّة بالقدة، حتى لو دخلوا جحر صب لدخلتموه. (مغنيه، ۱۴۲۴: ج ۳، ۱۰۸)

در آیه نخست، فرعون از قهر و غلبه بر بنی اسرائیل سخن گفته است که نشان از خوی استکباری او دارد و در آیه دوم، تعبیر یستضعف به روشنی بر استکبار فرعون و اطرافیانش دلالت می‌کند و ضعیف شمردن بنی اسرائیل به سبب کشتن پسران و زنده نگه داشتن زنان [و دختران] است و به تعبیر قرآن، این کار تباهی و فساد در زمین است که تا ظهور موسی علیه السلام تداوم می‌یابد.

با ظهور موسی علیه السلام و ایمان بنی اسرائیل به او، بشارت نجات و رهایی آنان داده می‌شود و این بشارت در آیات متعدد و با عبارات مختلف بیان می‌گردد:

﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (اعراف: ۱۲۸)

موسی به قوم خود گفت: از خداوند یاری بجوئید و صبر و مقاومت کنید؛ زیرا زمین از آن خداوند است که آن را به هر یک از بندگانش که بخواهد به ارث می‌گذارد و فرجام [نیک] از آن پرهیزکاران است

در این آیه، دو بشارت داده شده است: وراثت زمین و فرجام نیکو برای متقین. در آیاتی دیگر، این عاقبت نیک و پایان کار بنی اسرائیل با صراحتی بیشتر توضیح داده شده است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ (قصص: ۵ - ۶)

و ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم، و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آن‌ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم.

در این آیه علاوه بر وراثت زمین، به امامت و پیشوایی مستضعفان بنی اسرائیل تصریح شده است، البته با تعبیر «نرید» که از اراده تخلف ناپذیر الهی حکایت دارد؛ زیرا هیچ چیز نمی‌تواند مانع از نفوذ و تحقق اراده خداوند شود؛ چنان که فرموده است:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۸۲)

چون چیزی را اراده کند، فرمانش این است که بگوید: «باش!» پس بی‌درنگ موجود می‌شود.

همچنین در این آیه، بشارت به مستضعفان در قالب منت الهی بر آنان مطرح شده است و

منت الهی بر بندگان به معنای بخشیدن نعمت بزرگ به ایشان است و آن عبارت است از نجات مستضعفان از ظلم مستکبران و بهره‌مندی آنان از مواهب زمین و حاکمیتشان بر زمین. در نهایت از تمکین و توانایی و قدرت‌مندی آن‌ها پس از دوره‌ای طولانی که در ضعف و استضعاف بوده‌اند خبر داده است که از بهترین بشارت‌ها به آنان به شمار می‌رود؛ چرا که تمکین الهی نقطه مقابل ضعف و ناتوانی است و همان چیزی است که گم‌شده‌ی مستضعفان بوده و از آن ناحیه مورد ظلم و استضعاف قرار گرفته‌اند.

مرحله دیگری از بشارت به مستضعفان در قرآن، بشارت به نابودی قوم مستکبر و ضعف و زبونی آن‌هاست که برای قوم مستضعف بسیار شیرین و شادی‌آفرین است و امیدشان را به زندگی در آرامش و امنیت بیشتر می‌کند:

﴿قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾؛ (اعراف: ۱۲۹)

[قوم موسی] گفتند: هم پیش از آن که نزد ما بیایی آزار می‌شدیم و هم پس از آن که آمدی! [پس چه باید کرد؟] موسی گفت: امید است پروردگارتان دشمن شما را نابود کند و شما را در این زمین، جانشین آنان سازد تا ببیند شما چگونه عمل می‌کنید.

در این آیه وقتی بنی اسرائیل از خاطرات تلخ گذشته و نیز ظلم فعلی فرعونیان شکایت می‌کنند، بلافاصله به آن‌ها بشارت هلاکت و نابودی دشمنانشان داده می‌شود؛ آن هم هلاکتی که به دنبال آن جانشینی و خلافت بنی اسرائیل به جای فرعونیان است و این به معنای نابودی کامل دشمن و سلطه بی‌چون و چرای بنی اسرائیل است. نکته جالب این است که در سوره قصص، این هلاکت و نابودی دشمن مستکبر و ظالم، به خود بنی اسرائیل نسبت داده شده است و این شیرینی پیروزی را دوچندان می‌کند:

﴿وَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾؛ (قصص: ۶)

و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آن‌چه را از آن‌ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم.

البته قرآن کریم به تفصیل، عذاب و هلاک فرعونیان را بیان کرده و از انواع بلاهایی که به آن گرفتار شدند خبر داده است تا تصویری روشن از وعده راست الهی و اراده نافذ او برای اقوام مؤمن و مستضعف آینده ارائه کرده باشد:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ ... فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴾؛ (اعراف: ۱۳۰ و ۱۳۳)

وما نزدیکیان فرعون [و قوم او] را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم شاید متذکر گردند. سپس [بلاها را پشت سرهم بر آن‌ها نازل کردیم و] توفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها و خون را که نشانه‌هایی از هم جدا بودند، بر آن‌ها فرستادیم [ولی باز بیدار نشدند] و تکبر و ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند.

مرحله پایانی آیات مربوط به نجات بنی اسرائیل، آیاتی است که از تحقق وعده الهی در هلاکت فرعونیان و البته پس از آن وراثت و حاکمیت بنی اسرائیل بر سرزمین مصر خبر داده است تا آیندگان بدانند وعده الهی درباره بنی اسرائیل که در اوج استضعاف بودند بی‌کم و کاست تحقق یافت و از این رهگذر سایر مستضعفان نیز به آینده روشن خود - به شرط صبر و مقاومت - امید کامل داشته باشند و هرگز از مسیر مستقیم دیانت الهی منحرف نشوند:

فَاتَّقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرِفْتَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ * وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ؛ (اعراف: ۱۳۶ - ۱۳۷)

سرانجام از آنان انتقام گرفته و در دریا غرقشان ساختیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن‌ها غافل بودند. و بخش‌های شرقی و غربی سرزمین (فلسطین) را - که در آن برکات قرار داده بودیم - به قومی که پیوسته تضعیف می‌شدند به میراث دادیم و وعده نیکوی پروردگارت درباره [پیروزی] بنی اسرائیل، به سبب صبرشان تحقق یافت و آن‌چه را فرعون و قومش [از کاخ] ساخته و آن‌چه را افراشته بودند ویران کردیم.

جالب این‌که در آیات قرآن نجات بنی اسرائیل از استکبار فرعونی به عنوان مهم‌ترین فصل زندگی آن‌ها و نعمت بزرگ الهی به آنان یادآوری می‌شود تا شاکر پروردگار خود باشند و از شرک و بت‌پرستی برحذر باشند:

﴿وَإِذْ أَخْبَرْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾؛ (اعراف: ۱۴۱)

و [به یاد آورید] زمانی که شما را از جنگال فرعونیان نجات دادیم که شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسران شما را می‌کشتند و زنان شما را [برای خدمت‌گزاری و بردگی] زنده نگه می‌داشتند و در این ناگواری‌ها، آزمایش بزرگی از سوی پروردگارتان برای شما بود.

جریان استضعاف مسلمین در قرآن

پس از شنیدن داستان استضعاف قوم بنی اسرائیل و فرجام نیک ایشان، بجاست جریان استضعاف مسلمانان در ابتدای ظهور اسلام را نیز از قرآن بشنویم:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لِنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَالْآخِرَةَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾؛ (نحل: ۴۱ - ۴۲)

آن‌ها که پس از ستم دیدن در راه خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه [و مقام] خوبی به آن‌ها می‌دهیم و پاداش آخرت، از آن هم بزرگ‌تر است اگر می‌دانستند. آن‌ها کسانی هستند که صبر و استقامت پیشه کردند و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

در ابتدای این آیه و به اختصار، به جریان مظلومیت مسلمانان - که تعبیر دیگری از استضعاف آن‌هاست - اشاره شده است و این که به سبب همین ظلم‌هاست که مجبور به هجرت می‌شوند.

در تفاسیر فریقین آمده است که مراد از این مهاجران، مسلمانانی بودند که در مکه تحت آزار و اذیت مشرکان قرار گرفتند و برای حفظ دینشان و تقویت جبهه اسلام از خانه و کاشانه و اموال خود در مکه چشم پوشیده و به مدینه هجرت کردند و خداوند در عوض این فداکاری، به آن‌ها وعده داد که جایگاه نیکی در این دنیا و نیز پاداشی بزرگ‌تر در آخرت عنایتشان فرماید. مرحوم طبرسی درباره مراد خداوند از تعبیر ﴿لِنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ سه احتمال بیان کرده است:

۱. مراد این است که به جای شهر و دیارشان به آن‌ها شهر مدینه و سکونت در آن را می‌بخشد.

۲. به جای حالت ضعف و ترس و اضطراب، حالت فتح و پیروزی را به آنان عنایت می‌فرماید.

۳. آن‌ها را بر بلاد و ولایات مسلط می‌کند.

به هر حال، آن‌چه خداوند به مسلمانان مستضعف وعده داده، عبارت است از وعده نجات و رهایی و بهره‌مندی از مواهب الهی از قبیل امنیت، سکونت در دیار و سایر نعمت‌های الهی که از اطلاق کلمه «حسنة» استفاده می‌شود؛ چنان‌که خداوند از تحقق این بشارت‌ها و وعده‌ها این‌گونه خبر داده است:

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ

وَأَيُّكُمْ يَبْصُرُهُ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ (انفال: ۲۶)

و به خاطر آوريد هنگامی را که شما در روی زمین، گروهی کوچک و اندک و زبون بودید، آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد و از روزی های پاکیزه بهره مند ساخت، شاید شکر نعمتش را به جا آورید!

در تفسیر این آیات آمده است که مسلمانان مکه پیش از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، همواره مورد آزار و شکنجه مشرکان بودند. از این رو با سفارش و تدبیر پیامبر ﷺ به صورت فردی یا دسته جمعی به دیگر مناطق هجرت می کردند؛ برخی به حبشه، بعضی به یمن و طائف و برخی به شعب ابی طالب رفتند و پیوسته در ترس و اضطراب بودند و هنگامی که به مدینه مهاجرت کردند، هیچ خانه و کاشانه ای نداشتند و بسیاری از آنان جزو اصحاب صُفّه و در مسجد پیامبر ﷺ جای گرفته بودند. انصار نیز در اوایل هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، در فقر و نداری و قحطی گرفتار بودند، به حدی که به دانه ای خرما بسنده می کردند. همچنین از سوی یهودیان مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند. اما این وضعیت دیری نپایید که در اواخر بعثت، خداوند به مسلمانان مکنّت و توانایی داد و به چنان قدرتی رسیدند که اهل ذمه به آنان جزیه می دادند یا مشرکان همواره در ترس و اضطراب بودند که نکنند به وسیله مسلمانان کشته یا اسیر شوند و یا به غلامی و کنیزی گرفتار گردند. برخی نیز با طوع و رغبت، اموال خود را تقدیم مسلمانان می کردند. در این جا خداوند ضعف و ناتوانی آنان را یاد آور می شود تا شکرگزار قدرت و امنیّت موجود باشند.

جریان نجات، سنت جاری الهی

از مباحث تفصیلی بالا روشن شد که جریان استضعاف و استکبار در طول تاریخ، ادیان الهی در اقوام و ملت های گوناگون وجود داشته است و در همه آن ها وعده نصرت و غلبه مستضعفان بر مستکبران از سوی خداوند داده شده است و این وعده پس از یک دوره زمانی و در شرایط خاصی تحقق یافته است و به طور خاص، این نکته قابل تأمل و دقت است که مسلمانان نیز در صدر اسلام گرفتار ضعف و استضعاف بوده اند و پس از آن نجات یافته به مکنّت و قدرت دست یافته اند.^۱ این سیر تاریخی آشکارا نشان می دهد که جریان نجات مستضعفان، سنتی الهی است که بر اساس شرایط و قواعد آن در موارد و مصادیق مختلف رخ

۱. در بخش پیشین، به آیات مربوط به آن اشاره شد.

داده و می‌دهد. بنابراین در آینده تاریخ نیز همین جریان نجات ادامه خواهد داشت.

لسان آیات نیز در موارد مختلف از وجود این سنت خبر می‌دهد؛ مانند:

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (مجادله: ۲۱)

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾

(صافات: ۱۷۱ - ۱۷۳)

وعدۀ قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده که آنان یاری شدگان اند و لشکر ما پیروزند.

این آیات سخن از اراده ازلی خداوند مبنی بر غلبۀ قطعی مؤمنان بر مستکبران و ظالمان می‌دهند.

نکته جالب این که در آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳ سوره صافات، سخن از نصرت قطعی الهی برای انبیای الهی علیهم‌السلام فرموده و مقید به دنیا و آخرت نکرده است؛ چنان که در آیه ۲۱ سوره مجادله نیز به شکل مطلق، قضای حتمی پروردگار مبنی بر غلبه خدا و رسولانش را بیان کرده است؛ ولی در آیات ۵۱ و ۵۲ سوره غافر، نصرت الهی را برای پیامبران خدا و نیز مؤمنان به آنان به تفکیک و تصریح بیان فرموده و ظرف تحقق این نصرت را هم این دنیا و هم آخرت دانسته است:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَبِئْسَ يَوْمُ الْأَشْهَادِ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾؛ (غافر: ۵۱-۵۲)

ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و [در آخرت] روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم؛ روزی که عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان نمی‌بخشد و لعنت خدا برای آن‌ها و خانه [و جایگاه] بد نیز برای آنان است.

از این رو این آیات، گویای این حقیقت است که نصرت الهی برای مؤمنان، سنت و برنامه قطعی و حتمی او در دنیاست و - چنان که در سراسر تاریخ گذشته عالم محقق شده است - در آینده جهان نیز چنین خواهد بود؛ بنابراین هرچه دنیا به ظلم و جور بیشتر آلوده گردد، باید امید به نجات و رهایی و غلبه مؤمنان بر کفار و مستکبران بیشتر شود، همان طور که در روایات فراوان فریقین این بشارت آمده است:

الْمُهْدِيُّ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا. (طوسی، ۱۴۱۲: ۶۰۸)

بنابراین، آخرین حلقه نجات و رهایی مؤمنان از ظلم و جور مستکبران، مربوط به روزگار ظهور آخرین حجت حق از دودمان پاک رسول مکرم اسلام ﷺ است و اوست که غلبه کامل حق و اهل آن را در این عالم رقم خواهد زد و مستضعفان را به امامت و حاکمیت خواهد رساند؛ چنان که در تفسیر آیه پنجم سوره قصص آمده است:

عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَظَرَ إِلَى عَلِيِّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَبِي، وَ قَالَ: أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي. قَالَ الْمُفْضَلُ: فَقُلْتُ لَهُ: مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْنَاهُ أَنَّكُمْ الْأُمَّةُ بَعْدِي، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: ﴿وَ تُرِيدُ أَنْ تَمَنََّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ تَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِينَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (صدوق، ۱۴۰۳: ۷۹)

مفضل بن عمر می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پیامبر اکرم ﷺ به امام علی و حسنین علیه السلام نگاه کرد و گریست و سپس فرمود: شما پس از من مستضعف خواهید شد. [راوی] می گوید: از امام پرسیدم: مقصود پیامبر چه بود؟ فرمود: معنایش این است که شما امامان پس از من خواهید بود. [سپس چنین استناد کرد: خداوند می فرماید: «و ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.»] [سپس فرمود: این آیه در ما اهل بیت تا قیامت جاری است [و یک یک ما امامان مصداق آن هستیم].

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

هُمُ أَلْ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَبِعَتْهُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَبِعَرُّهُمْ وَ يُذِلُّ عَدُوَّهُمْ. (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۳)

[مقصود از این مستضعفان] خاندان پیامبرند که سرانجام خداوند مهدی آنان را پس از تلاش و کوشش آن ها برمی انگیزد؛ پس به وسیله او آنان را عزیز کرده و دشمنانشان را خوار می گرداند.

همچنین آن حضرت فرمود:

۴۹

﴿لَتَغَطِّقَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شَمَائِهَا عَظْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ:﴾ ﴿وَ تُرِيدُ أَنْ تَمَنََّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ...﴾؛ (شریف رضی، ۱۴۱۴: حکمت ۲۰۹)

دنیا پس از سرکشی روی به ما نهد، چون ماده شتر بدخو که به بچه خود مهربان بود. سپس این آیه را خواند: «و ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم...».

به راستی چه کسی در این عالم مظلوم‌تر و مستضعف‌تر از آل محمد بوده است؟ و چه کسی از آنان سزاوارتر است که مصداق مؤمنان قرآنی و مورد وعده و بشارت الهی برای نجات و سروری بر عالم و حاکمیت و وراثت زمین باشد؟ و آیا می‌توان تصور کرد که سنت الهی مبنی بر نصرت و نجات مؤمنان، شامل آنان نشود، با این که ایشان نمونه اتم و اکمل مؤمنان مستضعف در تمام تاریخ بشر هستند؟

وعده قرآن به حاکمیت اسلام و مسلمین

علاوه بر مطالب گذشته مبنی بر این که نجات مسلمانان در آینده جهان هماهنگ با سنت الهی در تاریخ است، آیاتی از قرآن نیز مسئله نجات را برای مسلمین در آینده جهان قطعی نشان می‌دهد که این آیات دو گونه‌اند:

الف) بشارت قرآن به جهانی شدن اسلام

قرآن کریم در موارد متعدد خبر داده است که اسلام، سرانجام جهان را فرا خواهد گرفت^۱ و بر همه ادیان، غالب خواهد شد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

(توبه: ۳۳؛ صف: ۹)

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!

درباره این که مراد از غلبه اسلام بر سایر ادیان چیست و در چه زمانی خواهد بود، در میان مفسران اختلاف است؛ ولی از شواهد و قرائن موجود در این آیه و نیز روایات ذیل آیه و همچنین آیات دیگر قرآن^۲ معلوم می‌شود که مراد از این بشارت، وعده خداوند به جهانی شدن اسلام و پیروزی قطعی آن بر همه ادیان است که این امر در روزگار ظهور امام مهدی علیه السلام خواهد بود. مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می‌نویسد:

معناه ليعلي دين الإسلام على جميع الأديان بالحجة والغلبة والتفهرها حتى لا يبقى على وجه الأرض دين إلا مغلوباً ولا يغلب أحد أهل الإسلام بالحجة وهم يغلبون أهل سائر الأديان بالحجة وأما الظهور بالغلبة فهو أن كل طائفة من المسلمين قد غلبوا على

۱. علاوه بر سوره توبه آیه ۳۳، در سوره صف آیه ۹ و در سوره فتح آیه ۲۸ این بشارت آمده است.

۲. از جمله آیه ۵۵ سوره نور که در ادامه توضیح داده می‌شود.

ناحية من نواحي أهل الشرك ولحقهم قهر من جهتهم.
وقيل: أراد عند نزول عيسى بن مريم لا يبقى أهل دين إلا أسلم وأدى الجزية عن الضحاك.

وقال أبو جعفر عليه السلام: «إن ذلك يكون عند خروج المهدي من آل محمد فلا يبقى أحد إلا أقر بمحمد» وهو قول السدي.

وقال الكلبي: لا يبقى دين إلا ظهر عليه الإسلام وسيكون ذلك ولم يكن بعد ولا تقوم الساعة حتى يكون ذلك.

وقال المقداد بن الأسود: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «لا يبقى على ظهر الأرض بيت مدر ولا وبر إلا أدخله الله كلمة الإسلام إما بعز عزيز وإما بذل ذليل إما يعزهم فيجعلهم الله من أهله فيعزوا به وإما يذلهم فيدينون له.» (طبرسی، ۱۳۷۲: ذیل آیه شریفه)

معنای آیه این است که تا دین اسلام را به وسیله حجت و غلبه بر تمام ادیان پیروز گرداند، بدان سان که در روی زمین دینی به جای نماند جز آن که مغلوب حجت اسلام شود و کسی نباشد که در حجت و برهان بر مسلمانان پیروز گردد. و اما از نظر غلبه ظاهری نیز چنان شد که هر دسته از مسلمانان بر ناحیه‌ای از نواحی مشرکان پیروز شدند، کفار به نوعی مقهور آنان شدند.

و ضحاک گفته است: منظور، زمان نزول عیسی بن مریم است که تمام پیروان ادیان مسلمان شوند یا خراج و جزیه دهند.

و امام باقر علیه السلام فرمود: این جریان در زمان ظهور حضرت مهدی از آل محمد است که احدی روی زمین باقی نماند، جز آن که به نبوت محمد صلى الله عليه وآله اعتراف کند. و همین قول را سدی نیز اختیار کرده است.

و کلبی می گوید: آیینی در دنیا باقی نخواهد ماند، جز آن که اسلام بر آن پیروز خواهد شد و این جریان حتمی است، اگرچه تاکنون به وقوع نپیوسته، ولی قیامت برپا نشود تا این جریان وقوع یابد.

مقداد بن اسود می گوید: شنیدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله که می فرمود: هیچ خانه گلی و مویی در روی زمین به جای نماند، جز آن که کلمه اسلام در آن داخل گردد، یا با عزت و یا به خواری، یا این که اسلام آنان را عزیز گرداند و خدا آنان را اهل این دین گرداند و در نتیجه به وسیله آن عزیز شوند و یا خوارشان گرداند و به خواری تحت اطاعت اسلام درآیند.

المهدی، لا یبقی أحد إلا دخل فی الإسلام؛ (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۸، ۱۲۲)^۱
 ابوهریره و ضحاک گفته‌اند: این (غلبه دین بر ادیان دیگر)، هنگام نزول عیسی علیه السلام
 خواهد بود و سدی گفته: آن، هنگام قیام مهدی علیه السلام خواهد بود؛ آن‌گاه کسی نمی‌ماند،
 جز این که مسلمان خواهد شد.

همین مطلب را مفسران بزرگ دیگری مانند ثعلبی، ابن جوزی، فخر رازی و ابوحنیفان اندلسی
 در تفاسیر خود آورده‌اند (نک: ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۵، ۳۶؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ج ۳، ۲۹۰؛ فخر رازی،
 ۱۴۲۰: ج ۱۶، ۴۰؛ اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۵، ۳۴).
 در تفسیر نمونه آمده است:

در این که اسلام چگونه بر همه ادیان پیروز می‌گردد و این پیروزی به چه شکل خواهد
 بود، در میان مفسران گفت‌وگوست. بعضی این پیروزی را تنها پیروزی منطقی و استدلالی
 دانسته‌اند و می‌گویند: این موضوع حاصل شده است؛ زیرا اسلام از نظر منطق و استدلال
 قابل مقایسه با آیین‌های موجود نیست.

ولی بررسی موارد استعمال ماده «اظهار» ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ...﴾ در آیات قرآن نشان
 می‌دهد که این ماده بیشتر به معنای غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده است؛ چنان‌که
 در داستان «اصحاب کهف» می‌خوانیم: ﴿إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ﴾؛ «اگر آن‌ها
 (دقیانوس و دار و دسته‌اش) بر شما غالب شوند، سنگ‌سارتان می‌کنند» (کهف: ۲۰).
 و نیز درباره مشرکان می‌خوانیم: ﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْجُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا لَذِمَّةً﴾؛
 «هرگاه آن‌ها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی و قرابت را می‌کنند و نه عهد و
 پیمان را» (توبه: ۸). بدیهی است غلبه در این‌گونه موارد غلبه منطقی نیست، بلکه غلبه
 عملی و عینی است. به هر حال، صحیح‌ترین است که پیروزی و غلبه فوق را غلبه
 همه‌جانبه بدانیم؛ زیرا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است نیز سازگارتر است؛ یعنی
 روزی فرا می‌رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت
 بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد. (مکارم
 شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۷، ۳۷۲)

افزون بر این، چیرگی اسلام از نظر منطق و استدلال از ابتدای طلوع اسلام بوده و از همان
 آغاز، کلمه توحید در دل مردم نفوذ می‌کرده است و چون کفار و مشرکان در برابر منطق برتر و
 غالب اسلام ناتوان بودند به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسبت‌های ناروایی مانند کاذب، ساحر، شاعر و

۱. گفتنی است قرطبی در ادامه این سخن به شخصیت مهدی علیه السلام پرداخته و می‌نویسد: و قيل: المهدی هو عیسی فقط و هو غیر صحیح لأن الاخبار الصحاح قد تواترت علی أن المهدی من عتره رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فلا يجوز حمله علی عیسی. و الحدیث الذی ورد فی أنه «لا مهدی إلا عیسی» غیر صحیح.

مجنون می دادند تا بدین وسیله از نفوذ کلمه اسلام و پیامبر ﷺ جلوگیری کنند و مردم را از پیامون پیامبر ﷺ پراکنده سازند؛ این در حالی است که آیات مورد بحث در هر سه مورد نزول، مربوط به اواخر عهد رسالت اند^۱ و این که در این ظرف زمانی قرآن کریم به غلبه منطق اسلام بر سایر ادیان بشارت دهد بی معناست؛ بلکه باید این بشارت الهی نسبت به غلبه عینی و پیروزی خارجی و سلطه همه جانبه اسلام باشد؛ امری که تحقق آن در آینده مورد انتظار است.^۲

برخی از مفسران غلبه ظاهری را پذیرفته اند، ولی آن را به غلبه محدود و منطقه ای تفسیر کرده اند و گفته اند: با غلبه اسلام بر جزیره العرب، این بشارت الهی در اواخر عصر رسالت تحقق یافت؛ ولی این تفسیر نیز با متن آیه - که غلبه بر ادیان را مطرح کرده - هماهنگی ندارد؛ چنان که با اطلاق آیه سازگار نیست.

نویسنده تفسیر نمونه نیز در اثبات فراگیری غلبه اسلام می نویسد:

گرچه بعضی از مفسران، پیروزی و غلبه در این آیه را به معنای پیروزی منطقه ای و محدود گرفته اند که در عصر پیامبر ﷺ و یا زمان های بعد از آن برای اسلام و مسلمین صورت پذیرفت؛ ولی با توجه به این که در آیه هیچ گونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است، دلیلی ندارد که معنای آن را محدود کنیم. مفهوم آیه، پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است، و معنای این سخن آن است که سرانجام اسلام همه کره زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد گشت. بدون شک در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته، ولی می دانیم که این وعده حتمی خدا تدریجاً در حال تحقق است. سرعت پیشرفت اسلام در جهان و به رسمیت شناخته شدن این آیین در کشورهای مختلف اروپایی و نفوذ سریع آن در امریکا و آفریقا، اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند این ها همگی نشان می دهد که اسلام رو به سوی عالم گیر شدن پیش می رود؛ ولی طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده، تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که مهدی ﷺ ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۷، ۳۷۲)

۱. محققان علوم قرآنی نوشته اند: سوره صف، صد و یازدهمین سوره و سوره فتح، صد و دوازدهمین سوره و سوره توبه، آخرین سوره نازل شده است (معرفت، ۱۳۸۱).

۲. چنان که فخر رازی در تفسیر آیه گفته است: این ظهور به حجت است یا به وفور و کثرت یا به غلبه و استیلا؛ و چون آیه در مقام بشارت است باید به امری در آینده بشارت دهد که تا کنون حاصل نشده است؛ در حالی که حجت و کثرت دین اسلام در هنگام نزول آیه مشخص و معلوم بود پس باید غلبه و استیلا در آینده صورت پذیرد که تا کنون محقق نشده است.

برخی از روایات این گونه است:

۱. عن أبي بصير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في قوله عز وجل: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾. قال: والله ما نزل تأويلها بعد، ولا ينزل تأويلها حتى يخرج القائم عليه السلام فإذا خرج القائم عليه السلام لم يبق كافر بالله العظيم ولا مشرك بالإمام إلا كره خروجه حتى لو كان كافراً أو مشرك في بطن صخرة، قالت: يا مؤمن! في بطني كافر فاكسرنى واقتله؛ (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۱۰۸، ذیل آیه)

امام صادق عليه السلام درباره این آیه فرمود: به خدا سوگند تأویل این آیه هنوز نازل نشده است و تأویل آن نخواهد آمد، مگر آن گاه که قائم عليه السلام ظهور کند. پس وقتی او قیام کند، هیچ کافر و مشرکی نسبت به خدا و امام نمی ماند، مگر این که از ظهور او نگران و ناراحت خواهد بود، به گونه ای که اگر کافر یا مشرکی در دل سنگی [پنهان] باشد، آن سنگ خبر می دهد که ای مؤمن، در دل من کافری وجود دارد؛ مرا بشکن و او را بکش!

۲. وعن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: أظهر ذلك بعد؟ قالوا: نعم. قال: كلاً فوالذي نفسي بيده حتى لا يبقى قرية إلا وتنادي بشهادة أن لا إله إلا الله و محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بكرة و عشية؛ (فيض کاشانی، ۱۴۱۵: ذیل آیه)

امام علی عليه السلام درباره آیه فوق پرسید: آیا اسلام بر سایر ادیان غلبه یافته است؟ گفتند: آری. فرمود: هرگز [چنین نشده است]! قسم به خدایی که جانم در دست اوست [چنان جهان را فرا خواهد گرفت] که روستایی نمی ماند، مگر این که در آن هر صبح و شام به کلمه توحید و رسالت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم ندا داده می شود.

۳. عن ابن عباس، في قوله عز وجل: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾، قال: لا يكون ذلك حتى لا يبقى يهودي ولا نصراني ولا صاحب ملة إلا صار إلى الإسلام، حتى تأمن الشاة والذئب والبقرة والأسد والإنسان والحية، [و] حتى لا تقترض فأرة جراباً، و حتى توضع الجزية، و يكسر الصليب، و يقتل الخنزير، و هو قوله تعالى: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ و ذلك يكون عند قيام القائم عليه السلام. از ابن عباس روایت شده که درباره آیه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ گفت: این در زمانی است که تمام یهودیان و نصارا و پیروان هر کیشی به دین حنیف اسلام بگردند و گرگ و میش و گاو و شیر و انسان و مار از جان خود ایمن باشند، هنگامی که دیگر موش انبانی را پاره نمی کند، وقتی که حکم جزیه گرفتن از اهل کتاب ساقط می شود و هر جا صلیبی است شکسته می گردد و خوک ها معدوم می شوند و این همان سخن خداست

۱. این تعبیر به معنای مخالفت با امام است که در روایات در حد شرک به خداوند شمرده شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۱۹۶).

که فرموده: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و این به هنگام قیام قائم آل محمد ﷺ خواهد بود.

۴. عن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن الماضي ﷺ قلت: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ؟» قال: هو الذي أمر رسوله بالولاية لوصيه، والولاية هي دين الحق. قلت: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؟» قال: يظهره على جميع الأديان عند قيام القائم ﷺ^۱. محمد بن فضيل می گوید: از امام کاظم ﷺ درباره «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ» پرسیدم [که مقصود از آن چیست؟] امام ﷺ فرمود: [یعنی] اوست خدایی که رسولش را مأمور کرد تا ولایت را به وصیش بسپارد و ولایت همان «دین حق» است. گفتم: [مراد از] «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» [چیست؟] فرمود: دین حق را بر همه ادیان چیره خواهد ساخت، آن گاه که قائم ﷺ قیام کند.

ب) وعده استخلاف مسلمانان و حاکمیت آنان

پیش از این بیان شد که مسلمانان پس از یک دوره محرومیت و استضعاف در مکه، به مدینه هجرت کردند و به این وسیله در زندگی شان گشایشی پیدا شد و از ظلم مشرکان قریش و اذیت و آزار مستقیم آنان رهایی یافتند، ولی در همان زمان نیز مورد تعرض مشرکان بودند، جان و مالشان در خطر حمله مشرکان بود و جنگ های متعددی بر آن ها تحمیل شد، چنان که این تهدیدها پس از آن و تا امروز برای مسلمانان در مناطق مختلف زمین وجود داشته و دارد. اما قرآن کریم به طور خاص آینده ای را به مسلمین بشارت داده است که در آن، از حکومتی فراگیر در زمین بهره مند خواهند شد و دین اسلام جهان را خواهد گرفت و مسلمانان در امنیتی کامل و همه جانبه زندگی خواهند کرد:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور: ۵۵)

خداوند به کسانی از شما - که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند - وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می

۱. این روایات و نیز روایاتی دیگر در تفسیر البرهان ذیل همین آیه آمده است. گفتنی است استناد ما به روایات اهل بیت برای فهم درست آیه به این دلیل است که طبق بیان رسول خدا ﷺ در حدیث تقلین آنان همتای قرآن و معصوم از خطایند و سخنشان حجت است.

پرستند و چیزی را شریک من نخواستند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقان اند.

بسیاری از مفسران از جمله سیوطی در *اسباب النزول*، طبرسی در *مجمع البیان*، سید قطب در *فی ظلال* و قرطبی در تفسیر خود - با تفاوتی مختصر - در شأن نزول این آیه چنین نقل کرده‌اند:

هنگامی که پیامبر ﷺ و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آن‌ها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد آن‌ها قیام کردند و آن چنان بود که آن‌ها ناچار بودند اسلحه را از خود دور نکنند؛ شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح برخیزند [و حالت آماده‌باش دائم داشته باشند]. ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمد. بعضی این مطلب را آشکارا گفتند که تا کی این حال ادامه خواهد یافت؟ آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیال آسوده، شب استراحت کنیم و اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد و جز از خدا از هیچ کس نترسیم؟ آیه فوق نازل شد و به آن‌ها بشارت داد که آری، چنین زمانی فرا خواهد رسید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۴، ۵۲۷)

علامه طباطبایی در تفسیر آیه می‌گوید:

این آیه وعده جمیل و زیبایی است برای مؤمنین که عمل صالح هم دارند، به آنان وعده می‌دهد که به زودی جامعه صالحی مخصوص به خودشان برایشان درست می‌کند و زمین را در اختیارشان می‌گذارد و دینشان را در زمین متمکن می‌سازد، و امنیت را جایگزین ترسی که داشتند می‌کند؛ امنیتی که دیگر از منافقین و کید آنان، و از کفار و جلوگیری‌هایشان بیمی نداشته باشند، خدای را آزادانه عبادت کنند و چیزی را شریک او قرار ندهند ...

و مراد از «خلافت»، ارث دادن زمین به ایشان و مسلط کردن آنان بر زمین است، همچنان که در این معنا فرموده: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» و نیز فرموده: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» ...

مراد از خلفای قبل از ایشان، مؤمنین از امت‌های گذشته خواهد بود که خدا کفار و منافقین آن‌ها را هلاک کرد و مؤمنین خالص ایشان را نجات داد؛ مانند قوم نوح و هود و صالح و شعیب ...

و تمکین دین عبارت است از این که آن را در جامعه مورد عمل قرار دهد؛ یعنی هیچ کفری جلوگیری نشود، و امرش را سبک نشمارند، اصول معارفش مورد اعتقاد همه باشد، درباره آن اختلاف و تخصمی نباشد و مراد از دین ایشان - آن دینی که برایشان پسندیده - دین اسلام است.

و در جمله «وَلْيُبَدِّلْ لَهُم مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» ... مراد از خوف آن ترسی است که مؤمنین صدر اسلام از کفار و منافقین داشتند ...

و مفسران در معنای «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و مراد از آن اختلاف زیادی کرده‌اند ... ولی آن چه از سیاق آیه شریفه به نظر می‌رسد این است که بدون شک آیه شریفه درباره بعضی از افراد امت است، نه همه امت و نه اشخاص معینی از امت. و این افراد عبارت‌اند از کسانی که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بوده باشند، و آیه نص در این معناست ...

و مراد از استخلاف آنان در زمین نظیر استخلاف نیاکان و امم گذشته این است که اجتماعی صالح از آنان تشکیل دهد که زمین را ارث ببرند، آن طور که نیاکان و امم گذشته صاحبان قوت و شوکت ارث بردند ...

و مراد از تمکین دین مرضی آنان در زمین - همان طور که گذشت - این است که دین پسندیده ایشان را پای برجا بدارد، به طوری که اختلافشان در اصول و سهل انگاری هایشان در اجرای احکام و عمل به فروع آن، دین آنان را متزلزل نسازد و همواره اجتماعشان از لکۀ نفاق پاک باشد ...

و مراد از تبدیل خوفشان به امنیت این است که امنیت و سلام بر مجتمع آنان سایه بیفکند، به طوری که نه از دشمنان داخلی بردین و دنیای خود بترسند، و نه از دشمنان خارجی، نه از دشمنی علنی، و نه پنهانی.

و این که بعضی از مفسرین گفته‌اند: «مراد تنها ترس از دشمنان خارجی است، همچنان که همه ترس مسلمانان صدر اول از کفار و مشرکین بود که می‌خواستند نور خدا را خاموش ساخته و دعوت حقۀ دین را باطل سازند» حرف صحیحی نیست، و دلیلی برگفتار خود ندارند، چون لفظ آیه مطلق است، و هیچ قرینه‌ای که مدعای آنان را اثبات کند در آن نیست. علاوه بر این آیه شریفه در مقام امتنان است، و این چه منتهی است که خدا بر جامعه‌ای بگذارد که دشمن خارجی را بر آنان مسلط نکرده، در حالی که داخل آن جامعه را فساد احاطه کرده باشد، و از هر سو بلاهای گوناگون آن جامعه را تهدید کند، نه امنیتی در جان خود داشته باشند، و نه در عرض و نه در مال ...

و مرادش از این که فرمود: «خدای را عبادت می‌کنند و چیزی را شریک او نمی‌گیرند» همان معنایی است که لفظ به طور حقیقت بر آن دلالت کند، و آن عبارت است از این که اخلاص در عبادت عمومیت پیدا کند و بنیان هر کرامتی غیر از کرامت تقوا منهدم گردد ... آن چه از همه مطالب برآمد، این شد که خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که به زودی جامعه‌ای برایشان تکوین می‌کند که جامعه به تمام معنا صالح باشد، و از لکه ننگ کفر و نفاق و فسق پاک باشد، زمین را ارث برد و در عقاید افراد آن و اعمالشان جز دین حق، چیزی حاکم نباشد، ایمن زندگی کنند، ترسی از دشمن داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ بازان و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان آزاد باشند ...

و این مجتمع طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد هرگز تاکنون در دنیا منعقد نشده و دنیا از روزی که پیامبر ﷺ مبعوث به رسالت گشته تاکنون، چنین جامعه‌ای به خود ندیده، ناگزیر اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار مهدی ﷺ خواهد بود؛ چون اخبار متواتری که از رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت ﷺ در خصوصیات آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه‌ای خبر می‌دهد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ذیل آیه شریفه با تلخیص)

در تأیید تفسیر علامه و سایر مفسران، می‌توان به روایات ذیل این آیه نیز توجه کرد که مصداق آیه شریفه را زمان ظهور امام مهدی ﷺ بیان کرده‌اند:

۱. عن أبي بصير، عن أبي عبد الله ﷺ في قوله: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيَارَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ قال: نزلت في القائم وأصحابه؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۴۰)

ابی بصیر از امام صادق ﷺ درباره این آیه شریفه روایت می‌کند که فرمود: [این آیه] درباره قائم ﷺ و یارانش نازل شده است.

۲. روى العياشي بإسناده عن علي بن الحسين ﷺ أنه قرأ الآية، وقال: هم - والله - شيعةنا أهل البيت يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل متا. وهو مهدي هذه الأمة. وهو الذي قال رسول الله ﷺ: لو لم يبق من الدنيا إلا يوم، لطول الله ذلك اليوم، حتى يلي رجل من عترتي، اسمه اسمي، يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. وروي مثل ذلك عن أبي جعفر وأبي عبد الله ﷺ؛ (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۷، ۲۳۹)

امام علی بن الحسین ﷺ این آیه را خواند و فرمود: به خدا آن‌ها شیعه ما اهل بیت‌اند که خداوند به دست مردی از ما - که مهدی این امت است - این وعده‌ها را درباره آن‌ها انجام می‌دهد. پیامبر خدا ﷺ درباره او فرمود: اگر از دنیا یک روز مانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌سازد تا مردی از عترت من که هم نام من است، زمام‌دار شود و زمین را بعد از آن که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد کند.

نظیر همین روایت از امام باقر و امام صادق ﷺ نیز نقل شده است.

۳. عن عبد الله بن سنان قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن قول الله - عز وجل - : ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾. قال: نزلت في علي بن أبي طالب والأئمة من ولده ﷺ. ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيَارَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ﴾، قال: عنى به ظهور القائم ﷺ؛ (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ج ۹، ۳۳۹)

از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه *«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ... مِنْ قَبْلِهِمْ»* سؤال شد؛ امام علیه السلام فرمود: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان از فرزندانش نازل شده است. و درباره ادامه آیه که فرموده است: *«وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ ... لَا يُشْرِكُونَ»* فرمود: مقصود از این بخش آیه، ظهور قائم علیه السلام است.

نتیجه

جریان نجات مستضعفان در قرآن به عنوان یک سنت قطعی الهی مطرح است. بنابراین چنان که در گذشته تاریخ بوده است، در آینده نیز خواهد بود. از این رو امت اسلامی به عنوان قوم مستضعف، مشمول این برنامه و سنت الهی هستند و نجات آن‌ها از شر استکبار جهانی و پیروزی نهایی و حاکمیتشان بر زمین، از وعده‌های خداوند است. آن چه این چشم‌انداز روشن را تأیید می‌کند، ده‌ها روایت صحیح در منابع فریقین است که به ظهور مهدی علیه السلام و غلبه اسلام بر جهان در روزگار ایشان بشارت داده است. بنابراین آیات مربوط به نجات مستضعفان و به ویژه مسلمانان مستضعف، آیاتی هستند که در واقع از دولت و حاکمیت مهدی علیه السلام در آخر الزمان خبر می‌دهند؛ زیرا مصداقی جز دولت امام مهدی علیه السلام برای آن یافت نشده و نخواهد شد.

منابع

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
- اندلسی، ابوحنیفان محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، *الکشف والبیان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- حسینی استرآبادی، سید شرف‌الدین علی، *تأویل الآیات الظاهرة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق.
- حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن احمد، *تفسیر اثنا عشری*، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ش
- حقی بروسوی، اسماعیل، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب الفاظ القرآن*، دمشق، دارالقلم، ۱۹۹۱م.

- شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، قم، دارالهجرة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- طوسی، محمد بن حسن، الامالی، قم، انتشارات دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.
- الغیبة للحجة، ترجمه و تحقیق: مجتبی عزیز، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۲ش.
- طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- فخر رازی، فخرالدین ابو عبد الله محمد بن عمر، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
- قرشی، علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هشتم، ۱۳۷۸ش.
- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۶۸ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۶۰ش.
- معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۳۸۱ش.
- مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.